

محل اداره مشهد چهارباغ (عنوان تلگرامی - آشفته) مسلکی ؛ مذهبی ، اجتماعی ، اخلاقی
نگارنده ومدیر مسئول ع.آشفته وجه آبونه قبلا دریافت میشود ؛ تک شماره ۶ شاهی

قیمت	سالیانه	ششماهه	محصلین	سالیانه	ششماهه
اشتراک	۳۰ قران	۱۸ قران	ومحصلات	۲۵ قران	۱۵ قران

ترجمه از جلد ۲۵ صفحه ۲ کتاب ولتر

تاچه حدی میتوان مردم را فریب داد

این یکی از مسائل مهم و در هم پیچیده ایست که ببینیم تا چه اندازه ملت یعنی نه دهم جمعیت بشری را باید مثل میمون فرض نمود که با آن همان معامله با میمون را می نمایند.

قسمت فریبنده یا هیئت حاکمه هیچ وقت نخواسته است این موضوع را دقیقاً تحت مطالعه و دقت قرار دهد و بملاحظاتی چند تا هر اندازهٔ هم توانسته است فکر قسمت فریب خورنده را ازخرافات واباطیل پر نموده کسانیکه بعضی از اوقات کتب مفیده را قرائت می نمایند میدانند که مخارج طبع سالیانه (تقاویم نجومی و سایر کتب خرافاتی) بیست مرتبه بیشتر از کتاب های خوب و مفید قدیم یا جدید است. هیچ کس به اندازه من قدر زحمات مؤلفین نامی و بزرگوار!! این تقاویم را نمیداند!!

من در تواریخ و سایر کتب خوانده و میدانم که از عصر کلدانیهای قدیم ایام و ساعات معینی برای خوردن دواجات، انداختن درخت و گرفتن ناخن معین است! حال با کمال ادب و احترام سئوال میکنم اگر یك شخص عالی مرتبهٔ جرئت نموده بگوید که در هر موقع از شب و روز و ایام هفته برای نظافت می توان ناخنها را گرفت، چه ضرر وخسارتی به نوع بشر وارد خواهد شد.

اشاعه و رواج خرافات از هر نوع... مخصوصاً تعیین ساعات خوب و بد برای اعمال مختلفه علاوه بر آن که افکار عمومی را فاسد مینماید غالباً خسارات بزرك جانی و مالی هم برای اشخاص فراهم می نماید: مکرر دیده شده است که علاج منحصر بفرد مریضی را طبیب معالج گرفتن خون تشخیص داده ولی چون با مراجعه به تقویم ساعت مناسب نبوده و یا بمراجعه به اشخاصیکه تفعل میزنند عوض طاق جفت آمده کسان مریض از اجرای دستور طبیب خود داری نموده و در نتیجه مریض تلف شده است! پس بعقیده من کسانیکه بنام خدمت بجامعه اقدام به نشر خرافات بهر عنوان مینمایند دشمن بشر شناخته شده و باید قویاً از آنها جلوگیری شود.

* * *

آقای میرزا ولتر هر چه از اینها نوشتهٔ چون ما ها عادت کردهایم دست از عادات خودمان بر نمیداریم بلکه میگوئیم ولتر هیچ چیز نفهمیده البته ساعت مسافرت را باید تقویم معلوم کند و قسمت نکاح را تفعل اجازه بدهد!!

بهترین وسیله برای تهذیب اخلاق بشری تئاتر است

کل رخ وخار

هفتهٔ گذشته در سالون با شکوه ارکانحرب لشکر نمایشی در تحت عنوان (اپرت کلرخ) داده شد اولاً قسمت کنسرت وآرکستر که به ریاست آقای لطفی رئیس محترم موزیك تنظیم شده بود بی اندازه قابل ملاحظه ومورد دقت واقع گردید وما انتظار داریم که از مقامات عالیه مربوطه از ایشان قدر دانی شود ثانیاً آکتریس معروف خانم مادام سیرانوش که رل کلرخ را عهده دار بودند بقدری خوب از عهده بر آمدند که حقیقتاً هرچه نوشته وبنویسیم حقیقت را نگفته ایم اما از آنجائیکه پهلوی هر کلی خاری است ـــ کلرخ هم در آن شب خاری پدری میکرد ودر نتیجه معلوم شد به اینکه بی مزکی وخنکی زیاد هم مضحك وخنده آور است.

کار عجیب!

چندیست خیابان ملك آباد مسدود شده معلوم نیست برای جلو گیری از گردش مردم است یا اینکه خواسته اند نغمات بلبلها وصدا های داخل باغ را کسی نشنود تا مشت پیچیده غنچه باز نشود

آشفتگی

غزل ذیل در مدت سه ماه به سه شرط بمسابقه گذاشته می شود اول التزام کلمه آشفته در تمام مصرع ها دوم آقایانیکه همیشه برای جایزهٔ شرکت میکنند این مرتبه خود داری نمایند زیرا جائزه در کار نیست سوم شرکت کنندگان دقت فرمایند که به این بدی و سستی نسازند

آشفته گشت خاطر و زلف نگار هم
آشفته است بخت من و روز گار هم
آشفته است آنکه گرفتار عشق نیست
آشفتگی خوش است بزلف نگار هم
آشفته گشته روز سفیدم چو شام تار
آشفته است روز من و شام تار هم
آشفته است آنچه پریشان و در هم است
آشفته است صبر من و عهد یار هم
آشفتگی نه خاصه بلبل بود بعشق
آشفته است گل بگلستان وخوار هم
آشفتگی خوش است که گویند عاقلان
آشفته است عاشق و بی اعتبار هم
آشفته است فکر من و روز نامه ام
آشفته است گردش چرخ و مدار هم

ابلغ الشعرا

!!!!

از قرار اطلاع واصله مریضخانه امریکائی سال گذشته پانزده هزار تومان مخارج داشته و در مقابل پیش از ده هزار تومان نتوانسته است از مرضی و دواخانه مخصوص استفادهٔ نماید! لذا برای جبران این خسارت از تخت های مجانی کاسته و بیش از هشت تخت خواب برای مرض فقیر وبی‌بضاعت اختصاص نداده است ما بنام طرفداری از یك چنین موسسهٔ از آقایان پول دار تقاضا میکنیم برای یك مرتبه هم که باشد مریض شده و به آن موسسه مراجعه نمایند شاید دخل و خرج مساوی شود.

عیسوی خلص

عاقبت خنده (۱)

از قراریکه شنیدم بنده ☆ دختر یك آدمی سر گنده
رفت بازار سفیداب بخره ☆ ماتیك ابروو سرخاب بخره
دید دررهپسری شیك وقشنك ☆ کت وشلوار تنش دوخت فرنك
صورتش مثل هلو سرخ وسفید ☆ ازلب پر کلیش خون میچکید
یك نظر هر که نگاهش میکرد ☆ حذر از چشم سیاهش میکرد
راه میرفت بمانند عروس ☆ میخرامید مثال طاوس
آن پسر نیز چه دختر رادید ☆ زیرلب جانب دختر خندید
دخترك بازپس از دیدن او ☆ خندهٔ کرد به خندیدن او
عشق آمد بوجود از خنده ☆ هردو سرها بزمین افکنده
عرق شرم و حیا بیرون شد ☆ دختر ازعشق پسر مجنون شد
پیچه یکور شدورو بالاشد ☆ پسر از دیدن رو شیدا شد
الغرض هردو شدند عاشق زار ☆ از کمی خنده میان بازار
نوجوان بیشتر آمد کم کم ☆ خنده را درد سر آمد کم کم
آنکه میرفت بگیر دسرخاب ☆ حال ازبادهٔ عشق است خراب
میکشد عشق بهرره گزرش ☆ نیست از عاقبت خود خبرش
دختر ازشرم وخجالت میمرد ☆ پسر اورا به ره خود میبرد
چونکه میبود زعشقش بیتاب ☆ رفت در خانهٔ آنخانه خراب
گرچه خودمستی عشقش میبود نوجوان جام شرابش پیمود
چونکه شدمست زعشق وزشراب ☆ بگذشت ازسر آن دختر آب
بعد یکساعت چون هوش آمد ☆ دیك بیچار گیش جوش آمد
اول گریه شد و زاری ☆ اشکش از دیده ودل جاری شد
چه کند گرنکند گریه کسی ☆ که ندارد او فریاد رسی
چون پشیمان شده بوداز این کار بود عالم به برش تیره و تار
انقدر گریه و بیتابی کرد ☆ تارخ کلگون مهتابی کرد
دخترك در پی آه و زاری ☆ نوجوان درصدد مکاری
عاقبت اندکی آرامش کرد ☆ بازبان گول زدو رامش کرد
قول دادو قسمی یادنمود ☆ دل دختر زقسم شاد نمود
که پس از چند صباحی دیگر ☆ خواستگاری کند از آن دختر

پست شهری

جواب به مخبر تازه

نظر به اینکه گاهی موضوع مراسلات بی امضاء راکه با پست شهری واصل میشود از لحاظ انصاف نمیشود بقید صحت کامل تلقی کرد وعفت نامه نگاری مانع از درج مراسله شما در روز نامه بود از طرفی نیز علاقمند هستیم که از رفتار سوء عمومی هم بحدیکه میسر است جلو گیری کنیم لذا مراسلهٔ شما را بهمان وسیله که واصل شد (پست شهری) جهت آقای میرزای ناظر فرستادیم تا در صورت صحت موضوع خودشان آنعمل را خاتمه دهند

خواهیم ما آشفته را از حضرت جم یللی

داریم فرمان شهی از حضرت جم یللی
واندر گدائی خود شهیم از دولت جم یللی
خورشید باشد ذرهٔ دریای عمان قطرهٔ
برج حمل چون برهٔ درهمت جم یللی
گوئیست این چرخ وفلك اندرخم چوكان او
پست است عرش و رفعتش در رفعت جم یللی
عفوش ببخشاید گنه عدلش بپوشاند خطا
عصیان کجا تاب آورد بارحمت جم یللی
ملك خراسان را نمود آباد عزم همتش
غرقیم ماها جملگی درنعمت جم یللی
مائیم تابع سربسر تیپ مخالف خون جگر
عاجز قضا و هم قدر در قدرت جم یللی
هر صورت خوش در نظر چون نقش دیوار آیدم
تانقش بر دیوار دل شد صورت جم یللی
آشفته دیگر از نظر جم کی بیندازد تورا
دوراست الحق این صفت ازشوکت جم یللی
محروم کی گردد کسی ازآستان و درگهش
گر راستی پیش آورد در خدمت جم یللی
عذرم قبول افتد اگر تکرار کردم قافیه
خواهیم ما آشفته را از حضرت جم یللی

تلگراف رطیل

طهران معارف . بعضی از محصلین اروپا زبان فرانسه را بقدری که ننه ، بابا ، خانم بیا ، آب ، نان وغیره را بگویند یاد گرفته اند وانشاءالله سال دیگر فارغ التحصیل خواهند بود لیکن یکی از آقایان را از ترس اینکه مبادا زبان مادری خودش را هم فراموش کند عودت دادند

قندهاری بور

(ریخت ساقی چومی بجام بلور * داش حبیبم نواخت بر سنطور)
(یك نفر گفت جان آشفته * کوك کن پیش در آمد ماهور)
(دیگری گفت جان من ول کن * برو تو دستگاه و گوشه شور)
(سیمی گفت چهارگاه بزن * برو توی مخالف و منصور)
(پنجمی هم سه گاه وزابل خواست * ششمی تصنیف مکن مهجور)
(یك نفر تازه وارد اهل هرات * گفت آواز قندهاری بور)
(هرکسی دستگاه مخصوصی * داشت ازداش حبیب ما منظور)
(داش حبیبم بحرف او نهارفت * مست و مخمور ازشراب غرور)
(زد حصار و مخالف و مغلوب * گفت این است تادمیدن صور)
(افصح الشعرا)

می بینم

همه افسرده حال میبینم * همه را در خیال میبینم
بهر آنها که بیسواد و کرند * پیشرفتن محال می بینم
عیش دنیا و عشرت مردم * سربسر قیل و قال میبینم
طرز تعلیم و تربیت امروز * چون نسیم شمال میبینم
حضرت مستطاب و شاگردش * هر دو را بی کمال میبینم
گنج ویرانه مرد عارف را * لات و بشکسته بال میبینم
خوردن مال مفت و مال یتیم * نزد بعضی حلال میبینم
وعده های یکی دو ساعت را * هفته و ماه و سال میبینم
برو درویش بی خیالش باش * عمر را در زوال میبینم
(رمال)

خواب آشفته

دیدم کسی بر مناری نشسته وبا حالتی زار ودل خسته فریاد میکند ای مردم ازخواب غفلت بیدار شوید و از مستی هوشیار جوانی سر از پرده بدر آورده وچیز ها میگوید وحکایات عجیبی می نویسد این مردو است او را بشناسید واز دیدن او آشفته نشوید . من خطیبم وظیفه من گفتن بود شما خود دانید در اینوقت از مستمعین که همگی خطیب را بخوبی میشناختند صدای مرده باد مرده باد بلند شده ومجلس به طرفداری آن جوان آشفته ختم شد .

(گوشتا رو گربه خورده)

آی مرده مرده مرده — اما هنوز نمرده
(دندو نارو شمرده ــ گوشتارو گربه برده ــ ناقلا برده خورده)
همه روی پلاسند — نه در فکر اساسند
(فکر سرو لباسند ــ گوشتارو گربه برده ــ ناقلا برده خورده)
همه بیچاره هستیم — همه بیکاره هستیم
(همه بی پاو دستیم ــ گوشتارو گربه برده ــ ناقلا برده خورده)
افسوس تمامی خوابیم — همه نقش برآبیم
(گرشیخیم و گرشابیم ــ گوشتارو گربه برده ــ ناقلا برده خورده)
ماهامثل مجنونیم — همه خوارو زبونیم
(کی کجا فکر نونیم ــ گوشتارو گربه برده ــ ناقلا برده خورده)
همه خراب و مستیم — نه بالا و نه پستیم
(فکر جوانی هستیم ــ گوشتارو گربه برده ــ ناقلا برده خورده)
هرکی حرفش حسابیست — فوری میکن چنانیست
(موقع این حرفا نیست ــ گوشتارو گربه برده ــ ناقلا برده خورده)
آهای آهای آشفته — حرفای سرکار مفته
(بیا کلات نیفته ــ گوشتارو گربه برده ــ ناقلا برده خورده)

پدر داماد و مادر داماد ـ ۱۷

شوهر : پاشو پاشو ناهار بیار حرف همان است که گفتم

زن : مرگ من اجازه بده توبمیری والله امروز خسته شدم کمرم درد گرفته

شوهر : اگر به اجازه من کار درست میشه من اجازه دادم اما پول مول خبری نیست فردا نگوئی پول بده من توی اجازه اسم پول نبردم گور پدر دختر وپسر به من چه که اوقاتم رو تلخ کنم

زن : حالا آمدی آدم بـاشی اما درباب پول ریز ریزت میکنم (باخنده) اگر مردی باید بدی

شوهر : حالا بامیشی ناهار بیاری یاباز کاری دیگر داری

زن : منکه گفتم صبح تاحالا دنبال خواستگاری بودم ناهار نداریم توبرو بازار ناهار بخور یك چیزی هم برای من بیار بخورم

شوهر : برم بازار چی بخورم وقتی گوشت پیدا نشد بازار غذای حسابی پیدا نمیشه پاشو روغن داریم یك چیزی درست کن بخوریم

زن : من مرگ تو نمیتونم ازجا حرکت کنم انقدر خسته هستم که دارم میمیرم

شوهر : پس من چه خاکی به سرم بریزم صبح تاحالا رفتم جان کندم حالا هم که آمدم ناهار حاضر نیست

زن : اهواه چه جونی کندی صبح رفتی در دکان حالا آمدی مازنها بیچارها حیات جـارو کن ، ظرفا رو بشور ، اطاق جارو کن ، رخت بشور ، هزار درد بیدرمون درست کن ، تازه یك خواهش هم که میکنیم هزار جاسرش گیره

شوهر : امروز صبح نمیدونم از کدام دنده بلند شدی یعنی توقع داری من گرسنه بنشینم و هیچ حرف نزنم

زن : نه ، نان داریم ماست هم داریم حالا یك روز پختنی نخور چطور میشه

شوهر : منکه حرفی نزدم هرچی داری بیار زهرمار کنم برم خبر مرگم در دکان

زن : میدونی یانه من را دختر شیخ عماد میگویند اگر آن روم بالا بیاد نه خدارا میشناسم نه تورو هرچی از دهنم بیرون بیاد میگم برای من اوقات تلخی نکن

شوهر : آن دفعه دعوا داشتیم باباب چه غلطی توانست بکند که تو بتونی زنیکه من باتو شوخی میکنم پدر نامرد پاشو هرچی داری بیار بخوریم

زن : میرود و بعداز ساعتی قدری نان وماست آورده زمین میگذارد (اما در ضمن گریه میکند) و خـودش در کنـار اطـاق مـی نشـینـد (

❊ قطب طهران ❊

❊۱۳❊

دیدم حبیب شمر با همه بیسوادی حرفی زد که تمام مردم تصدیق میکنند و جوابی نداشتم بـه او بـدهم لـذا بـرای اینکـه حـرف وسط حـرف آورده باشم پرسیدم آ مشهدی حبیب بـا بـودن ایـن همه وسائط نقلیه ارزان واگون شما به چه درد می خورد و کی سوار می شود چرا کمپانی جمع نمیکند؟ جـواب داد روی سابقه اجازه می دهید به شما عرض کنم آن هائی هم که سوار می شوند مثل شما خر هستند که امروز سوار شدید ـ دیدم عجب حرفی زد باز جوابی ندارم بدهم این مرتبه برای اینکه بکلی موضوع را تغییر بدهم پرسیدم آ مشهدی حبیب یك پسر داشتی که همراه خودت می آوردی و مدتـی هم با عمله ها سر خط ماشین کار میکرد او حالا کجا است؟ جواب داد آقای میرزا عباسخان را میفرمائید ایشان از زمان تشکیلات عدلیه مشغول خدمت است ، راستی شما چه می کنید جواب دادم من مدتـی است از مرکـز دور شدم و داخل جریانات نیستم فعلاً در خراسان اداره مالیه سالی یکماه مرا به مأموریت حزاری تریاك می فرستند و مابقی سال را بیکار هـتم از همان یك شاهی صد دیناریکه در موقع مـأموریت پس انداز میکنم امور خود را اداره میکنم.

مانیتیسم

❊۱۸❊

یعنـی بایـد ارتباط مراکز مختلفه را طوری با یکدیگر مربوط و کامل سازیم که با هم بکار افتاده و اعضاء بطور منظم به یکدیگر در کار ها معاونت نمایند نتیجه ارتباط کامل مراکز این است که همینکه یکی از آنها مشغول کار شده و درکار خود استوار گشت قوای دیگر او را تنها نگذاشته و به او کمك می کنند و بعبارت دیگر تمام قوای انسانی در یک جهت بکار میافتند این قابلیت و خاصیت را که روح انسانی تسلط کامل بر تمام بدن پیدا کند بطریقیکه تمام قوا را در یك جهت بکار بیندازد قدرت تمرکز می نامند ،

مشهد : مطبعهٔ ایران